

قانون علیت و آزادی اراده

بخش دوم

پاسخ علم باین مسأله

پایان

اکنون می‌رسیم که وضع یک دانشمند علوم انسانی در برابر مسأله علیت از چه قرار است ؟ آیا در فعالیت فکر بشری و نقشی که عواطف انسانی دارد و در سلوکی که برای انسان از این‌ها تولید می‌شود، آیا در همه جا یک ارتباط علیتی محکم وجود دارد ؟ و آیا تمام رفتار انسان در تحلیل آخری بدانسان وابسته بتأثیر علیتی ارضاع و احوال است که هیچ محلی برای عمل خود بخودی اراده انسان باقی نمی‌ماند ؟ یا اینست که در مورد انسان علی‌رغم امور طبیعی لااقل یک درجه آزادی یا خواست تصادفی یا شانسی - البته با اسم نظری نیست - وجود دارد ؟ از زمانهایی که کسی آنها را بخاطر ندارد این مسأله همیشه مورد اختلاف بوده است. آنان که اراده انسان را مطلقاً آزاد میدانند چنین معتقدند که هر چه در درجه موجودات طبیعی بالاتر رویم اثر ضرورت و الزام کمتر و نقش آزادی خلاق بیشتر می‌شود، و آنوقت که در سلسله موجودات به مرحله انسان می‌رسیم می بینیم که وی در اراده خود از استقلال کامل برخوردار است.

این عقیده را نمیتوان گفت صحیح است یا ناصحیح، مگر این که آن را با پژوهشهای تاریخی و روانی مورد آزمایش قرار دهیم. در این جا نیز مسأله همان وضعی را در برابر ما پیدا میکند که در علوم فیزیک داشت، یعنی نمیتوان گفت چه اندازه اصل علیت صحیح است جز اینکه آنرا با واقعیت خارجی محکم بنیم. البته هنگامی که روشهای علیتی در علوم انسانی مورد تطبیق قرار گیرد، اصطلاحات و تعبیرات دیگری ضرورت پیدا میکنند. در علوم طبیعی ضرورت فیزیکی معینی - با خصایص معلوم موضوع بحث است، و در روانشناسی شخصیت معینی موضوع بحث قرار میگیرد. این شخصیت فردی خصوصیات ارثی دارد از قبیل ساختمان بدنی و شعور و قابلیت تخیل و امیال و ذوقهای شخصی و نظایر

* اقتباس از کتاب ما کسی پلانک بنام « علم دارد بکجا میرود » تألیف سال

آنها. در این شخصیت تأثیرات فیزیکی و روانی محیط از قبیل آب و هوا و پرستاری در کودکی و معاشرت و زندگی خانوادگی و تربیت و کتابهای خوانده شده و غیره کار میکند اکنون سؤال باین صورت در میآید که آیا این معلومات و عوامل بر حسب قوانین معینی رفتار چنین شخصی را در تمام جزئیات زندگی وی معین و محتوم میسازد؟ بعبارت دیگر اگر آنچه را علاوه بر غیره مقدر است ممکن بدانیم، و فرض کنیم که علم و اطلاع بیشتری بر تمام این عوامل در زمان حاضر داریم، آیا میتوانیم با اتکای باصل علیت بگوئیم که این فرد در فلان زمان آینده چه خواهد کرد؟

برای دادن جواب صحیح و کامل و منطقی باین سؤال، در این مورد وضع طوری است که با آنچه در علوم طبیعی بود تفاوت فراوان دارد. البته گفتن چیزی بعنوان جواب بچنان سؤالی نهایت دشواری را دارد؛ ممکن است کسی معتقدانی داشته باشد و فرضهایی بکند، ولی اینها زمینه منطقی برای تهیه جواب نخواهد شد. معذک بنظر من قطعاً می توان گفت که با پیشرفتیکه علوم انسانی مانند روانشناسی و تاریخ در این روزها دارد، زمینه طوری فراهم شده است که پاسخ سؤال فوق بشکل مثبت داده خواهد شد. در مقابل نقشی که نیرو در طبیعت دارد و بعنوان علت حرکت بشمار میرود، محرکات و تمایلات **Motives** در حیات روحی همان نقشی را دارند و علت سلوك و رفتار انسان محسوب میشوند. درست همان گونه که در هر لحظه حرکت جسم مادی نتیجه ضروری عمل مشترک چند نیرو است، همان گونه نیز رفتار و کردار انسان نیز بهمان درجه از ضرورت نتیجه عمل توأم محرکات و تمایلات هماهنگ یا مخالف با یکدیگر است که بعضی از آنها خود آگاهانه و بعضی بطور ناخود آگاه کار میکنند و نتیجه ای را فراهم میسازند.

۶۶۹

البته این مطلب کاملاً راست است که بسیاری از افعال که از انسان سر میزند طوری است که غیر قابل توضیح بنظر میرسد. بعضی اوقات معمای مشکل فوق العاده ای این میشود که برای یک عمل یا فعالیت زمینه و علتی را پیدا کنند، و بعضی افعال کاملاً مجهولانه بنظر میرسد و چنان مینماید که اصلاً باعنی نداشته است. ولی باید بختی اندیشید و این نکته را دریافت که هر عملی در مقابل روانشناس مجرب بنحوی جلوه گر میشود و در مقابل مرد عادی خیابان بنحود دیگر. آنچه غالباً در چشم مرد بازاری عجیب و معمای تصور میشود، برای مرد روانشناس کاملاً داخلی و روشن و بسا سلیل است. بنا بر این اگر در کردار و رفتار انسان بنحو شایسته ای دقت کنیم خواهیم دانست که این رفتار و کردار نتیجه علتی است و بسته بصفت شخص یا تمایلات عاطفی موقتی وی و یا اینست که از تأثیر محیط نتیجه شده و در آن حالتها نیز که علت موجهی بدشواری بدست میآید یا تقریباً رسیدن بچنین علتی امکان ندارد، لااقل زمینه برای این فراهم است که فرض کنیم حالا که نمیتوانیم هیچ محرکی را بعنوان توضیح بدست آوریم. این عمل بیش از آنکه مربوط بعدم وجود محرکی باشد از آن است که معرفتی که از خصوصیات وضع مورد نظر داریم رضایتبخش نمیشد. در اینجا حال ما شبیه حالتی است که در موقع انداختن طاس نرد غیر متقارن داریم در عین آنکه میدانیم وضع نهائی قرار گرفتن طاس نتیجه واضح تمام عواملی است که ریختن آن تأثیر دارد، ولی در مورد یک طاس انداختن تنها مانع نمیتوانیم اثر انحصاری علیت را اکتشاف کنیم. بنا بر این، حتی در آن حالات نیز که محرک بعضی از افعال انسانی حالت نهانی داشته باشد، تصور عملی بدون محرک وانگیزه همان اندازه با قوانینی که علوم

روحی بر آن استوار است ناسازگاری دارد که تصور شانس مطلق در طبیعت بیجان با قوانین و اصول علم فیزیک ناسازگار است.

تنها مسأله این نیست که هر کرداری در تحت تأثیر انگیزه‌هایی است که آنرا سبب میشوند، بلکه هر فعلی که صادر میشود در خط مشی آینده نیز تأثیر دارد. باین ترتیب در مبادله انگیزه با فعل يك رشته بی پایانی از حوادث پیدا میشود که در زندگی روحی یکی پس از دیگری قرار میگیرد، و در این تسلسل هر حلقه زنجیر نه تنها با حلقه سابق متصل است بلکه با حلقه‌های بعدی نیز ارتباط دارد.

بسیاری کوشیده‌اند که این حلقه‌ها را از زنجیر علیت آزاد کنند.

هرمان لوتزه بمخالفت با **کانت** بر خاسته و این شبهه را القا کرده است که چنین زنجیری با این که آغازی دارد پایانی نخواهد داشت. بعبارت دیگر، ممکن است در اوضاع و احوالی انگیزه‌هایی مستقلاً پیدا شود که معلول تأثیرات سابق نباشد، و کردار و فعلی که این انگیزه‌ها سبب آن می‌شوند حلقه اول رشته زنجیر تازه‌ای شود. بنظر لوتزه چنین تعبیری مخصوص افعال صاحبان انکار بر گزیده‌ای است که معمولاً بنام **نواعب خوانده** میشوند.

حتی در آن صورت هم که ما در باره امکان چنین حوادثی در عالم واقعیات شك نداشته باشیم، حق داریم بگوئیم که پژوهشهای کامل روانشناسی باید با امکان یا عدم امکان چنین امری جواب بدهد. ولی از عالیترین تحقیقات روانشناسی زمینه‌ای برای فرض نظریه‌ای که بتوان آنرا با اصطلاح «آغاز آزادی نام نهاد بدست نیآید، بلکه برخلاف جستجوهای همیشه در خصوصیات جنبشهای بزرگ فکری و روحی بعمل آمده هر چه بیشتر ارتباط علیتی را آشکار ساخته است. وابستگی هر حادثه با عوامل سابق و انگیزه‌های مقدماتی رفته رفته در روشنی تجسسهای علمی ظاهر تر میگردد و این حکم تأمین میشود که روش امروزی روانشناسی علاوه بر ارتباط علیتی انحصاری متکی است و فرض قانون فعال علیت استثنا پذیر نیست. مقصود آنست که اصل موضوع جبر کامل **Determinism** همچون شرط ضروری برای پیشرفت تحقیقات روانشناسی بشمار می‌رود.

با این اوضاع و احوال آشکار است که ما نمیتوانیم يك مرز و سامانی بنا کنیم و بگوئیم: تا اینجا، و از اینجا بیشتر نه. قانون علیت را باید تا عالی‌ترین تکاملهای بشری امتداد داد و گسترد و باید این را بپذیریم که فکر هر يك از نوابغ بزرگ حتی در عالیترین پروازهای فکری یا در عمیق ترین افعال درونی روح تابع ناموس علیت و همچون آلتی در دست قانون توانای حاکم بر جهان بوده است.

ممکن است خواننده عادی از این بیان دچار تعجب شود و چنین حکمی را درباره عالیترین و شریفترین مظاهر نوع بشر توهین آمیز بداند. از طرف دیگر نباید این نکته از نظر دور بماند که ما فناپذیریم و هرگز نمیتوانیم با آنجا برسیم که عمل دقیق و ظریف علیت و اوضاع و احوال را در روح نوابغ مورد تعقیب و پی جوئی قرار دهم. بیان این قضیه که فکر نوابغ تابع اصل علیت است هیچ نوع تحقیر و توهین را در بر ندارد، بلی اگر این را بگوئیم که فرد فناپذیر و میرنده متعارفی قابلیت آنرا دارد که خط مشی این قانون را در روح صاحبان مواهب عالی دنبال کند، آنوقت بر درمان بزرگ توهین کرده‌ایم.

اگر کسی مدعی شود که علتی مافوق بشری میتواند گویا و یا شکسپیر را فهم کند، هیچ کس این گفتار را حمل بر بی احترامی نخواهد کرد. تمام نکته در این است که آن کس که امر را مورد مطالعه قرار میدهد شایستگی کامل نداشته باشد همانگونه که دانشمند فیزیک جمله بین قابلیت آن را ندارد که عملیات ریز بینی را در جهان فیزیک دنبال کند، چنانکه قبلا گفتیم این ناتوانی دلیل بر آن نیست که اصل علیت بر روی این عملیات ریز بینی حکم فرمائی ندارد.

در اینجا ممکن است کسی پرسد که: پس مقصود از ارتباط علیتی معین در مورد حالت هایی که هیچکس در این جهان نمی تواند خطسیر آن را رسم کند چیست؟ جواب این پرسش آسانست. همانطور که مکرر در مکرر گفته شده، مفهوم علیت امری عینی است که ربطی بطبیعت و ماهیت مرد پژوهنده ندارد، و حتی اگر کسی که بیعت در باره آن پیردازد وجود نداشته باشد، باز این اصل صحت دارد. برای اینکه بهتر بمعنی واقعی مفهوم علیت پی ببریم بهتر آنست که بنکات زیر توجه کنیم:

در زمان و مکان حاضر، چنان که میدانیم عقل بشری عالی ترین نوع عقلی که ممکن است وجود داشته باشد نیست، و عقلاهای عالی تری امکان آن دارد که در جاهای دیگر یا در زمانهای دیگر وجود پیدا کند. سطح عقلی چنان موجودات ممکن است آن اندازه از ما بالاتر باشد که سطح عقلی ما اکنون از موجودات يك سلولی بالاتر است. در برابر چشمان نافذ صاحبان چنان عقول امکان آن هست که عالیترین لحظات فکری انسانهای فنا پذیر و دقیق ترین حرکتی که در سلولهای دماغ بشر پیدا میشود قابل رؤیت و تعقیب باشد و در آن هنگام عمل خلاق نواسخ فنا پذیر با چنین عقلاهایی معلوم خواهد شد که تابع قوانین تغییر ناپذیری است، همانطوری که دور بین آسمانی حرکات کوچکترین اجرام فلکی را در برابر چشم منجمان آشکار میسازد.

۶۷۱

در این جا مانند جاهای دیگر باید میان صحت و حقایق اصل علیت و عملی بودن قابلیت تطبیق آن تفاوت قایل شد. قانون علیت چون خاصیت و کیفیت ماوراء تجربه دارد، در تمام اوضاع و احوال صحیح است، ولی قابلیت استعمال آن در تمام حالات جزئی همانگونه که در علوم فیزیکی با روش ریز بینی تحقیق میشود، در مرحله فکر بشری تنها بوسیله عقلی امکان دارد که خیلی برتر از موضوع تحت مطالعه باشند. هر اندازه فاصله میان موضوع بحث و کسی که مشغول پژوهش است کمتر باشد، تحقیق عالمانه در علیت با اطمینان و تعیین کمتر صورت میپذیرد. تمام اشکال و عدم امکان فهم خط مشی فکری نوابخ از لحاظ اصل علیت از همین جا ناشی میشود.

حتی افکار عالی نیز در این مرحله خود را با فرض و قیاس دلخوش میکنند، و آنجا که پای مرد عادی در کار میآید بایستی بگوئیم که ابوغ همچون صندوق سر بسته ای جلوه گر میشود که هفت جای آن لاک و مهر شده باشد.

نتیجه ای که میگیریم آنست که عالیترین نمونه های عقل بشری حتی در اعمالیکه از آن ها سر میزند و پیشرفت های عظیم علمی را نتیجه میدهد، از تسلط قانون علیت بیرون نیستند. این نخستین نتیجه ای است که از بحث خود میگیریم.

نتیجه دوم این است که روزی خواهد آمد و گذشته از اعمال مردم عادی، نسبت بنوابخ

وصاحبان افکار فوق العاده امکان آن پیدا میشود که تأثیر رابطه علیت در امور فکری کاملاً قابل مشاهده و اثبات باشد. فکر علمی و فکر علیتی با اندازه‌ای بایکدیگر شبیه و متعدد هستند که آخرین مرحله هر علم عبارتست از تطبیق تمام و کمال اصل علیت در موضوع مورد بحث.

آیا از تمام آنچه گفتیم چه نتیجه‌ای از لحاظ آزادی اراده میتوان گرفت؟ در میان این جهانی که اصل علیت حکم فرمائی دارد، چه جای خالی برای استقلال خواست بشری باقی میماند؟

بعبارت دیگر، در میان توالی علیتی همه گیر در نمودهای طبیعی، هنوز فضای خالی برای عمل آزاد و مسئولیت پذیر اراده فرد باقی میماند؟
و آیا نقطه‌ای وجود دارد که در آنجا اصل علیت از کار میافتد و علم بآن طرف‌تر این نقطه راهی ندارد؟

واقعیت اینست که در جهان اندازه‌ناگرفتنی فکر و ماده یک نقطه و تنها یک نقطه وجود دارد که علم و بنا بر آن روش علیتی پژوهش نه تنها از لحاظ عملی بلکه از لحاظ منطقی نیز قابل تطبیق نیست و همیشه غیر قابل تطبیق خواهد ماند. این نقطه عبارت از وجود شخصیت فردی و همان چیزی است که بنام «من» از آن تعبیر میشود. این یک نقطه کوچکی در جهان موجودات است، ولی خود فی حد ذاته جهانی است که زندگی عاطفی و ارادی و فکری ما را فرامیگیرد. کشور «من» سرچشمه عمیق‌ترین رنجها و در عین حال منبع عالیترین شادبهای ما است. بر این کشور نیروی سر نوشت تأثیر ندارد. و ما هنگامی میتوانیم از نظارت بر خود و حس مسئولیت صرف نظر کنیم که از خود زندگی چشم پوشیده باشیم.

با وجود این یک راه وجود دارد که از آن راه ممکن است روش علیتی در حدود این کشور درونی مورد تطبیق قرار گیرد. بطور اصولی هیچ دلیلی وجود ندارد که فرد نتواند خود را ناظر آنچه در درون وی اتفاق میافتد قرار دهد، بعبارت دیگر او میتواند بر آزمایشهایی که از آنها گذشته نظر افکند و آنها را در شکل علیتی خود بیکدیگر ارتباط دهد. لاقلاً از لحاظ اصول هیچ دلیلی نداریم که فرد نتواند هر یک از آزمایشهای خود را بکاود - مقصودم از آزمایشها تصمیمها و خط مشی‌هایی است که اختیار کرده - و آن را از لحاظ علتی که موجب پیدایش آن شده مطالعه کند. البته این کار دشواری است، ولی تنها راه علمی صحیحی است که با آن میتوانیم بتحقیق در زندگی شخصی خود پردازیم برای آنکه این عمل نتیجه برسد، واقعیتهای حیات که تحت مطالعه قرار گرفته بایستی به - اندازه‌ای از ما دور باشد که عواطف و تمایلات پیچ در پیچ کنونی فرصت دخالت در امور مورد مطالعه را پیدا نکند.

اگر بتوانیم. بچنین کاری دست بزنیم و بهمین نحو عمل کنیم، آنگاه هر یک از آزمایشهایی که از آن گذشته ایم هر چه بیشتر برای ما قابل فهم میشود، بطوری که چون نظر تازه خود را بانظری که سابق داشتیم مقایسه کنیم، مثل آنست که هم سطح با چیزی شده ایم که لاپلاس آن را بنام «فوق عقل» نامیده است. لاپلاس چنین گفته است که اگر یک فوق عقلی در خارج واقعیتهای عالم قرار گرفته باشد، میتواند رابطه علیت را در تمام حوادث انسانی و طبیعی ببیند، هر اندازه هم که ظاهر آبیچیده و حالت ریز بینی

داشته باشند. تنها بشرط پیدا شدن این فاصله است که فرد میتواند اسباب انتزاع وجدانی حامل درك كنده را باموضوعی که تحت پژوهش است فراهم آورد، و این امر چنانکه پیشتر دیدیم از شرایط غیر قابل اجتناب تطبیق روش علیتی در پژوهش است. هراندازه ما بحوادث نزدیکتر باشیم، ترسیم ساختمان علیتی آنها دشوار تر میشود، و هراندازه ما بحوادث آزمایشهای شخصی خویش نزدیکتر باشیم، مطالعه در وجود خود مادر روشنی این حوادث مشکل تر میگردد؛ چه در این صورت فعالیتهای شخصی که مطالعه میکنید خود جزئی از موضوع پژوهش میشود و تاچنین است. برقرار کردن ارتباط علیتی عملاً امکان ناپذیر میماند. قصد من در اینجا موعظه نیست و هیچ در صدد آن نیستم که بگویم برای ترقی اخلاقی هر فرد چه اموری باید در مد نظر گرفته شود. قصد من بحث در آزادی فردی از لحاظ ارتباط منطقی آن با اصل علیت است و من میگویم که «علی الاصول» هیچ دلیلی نیست بر این که ما بتوانیم ارتباط علیتی را در رفتار خصوصی خود اکتشاف کنیم، ولی در عمل چنان است که ما هرگز نمیتوانیم بچنین کاری دست بزنیم، چه در آن صورت معنی آن میشود که شخصی ناظر با چیزی که بر آن نظر میکند یکی شده باشد، و این امر غیر ممکن است، زیرا هیچ چشمی نمی تواند خودش را ببیند.

ولی از آن لحاظ که هیچکس امروز آنچه چیزی نیست که يك سال پیش بود، تا يك درجه میتواند آزمایشهای شخصی خود را در معرض تجسس علیتی قرار دهد، و من اینجا بعنوان مثالی و تجسمی از آن اصل کلی بیان میکنم.

۶۷۳

در این جا ممکن است خواننده ای باین فکر بیند که آزادی انسان در مقابل اصل علیت امری میشود که تنها نتیجه فقر نیروی ادراك و فهم ما است، و بنظر من چنین نظری مبنی بر اشتباه است. برای آنکه خطای این طرز تفکر داخلی تر شود، باید بگویم شبیه اشتباه کسی است که خیال کند عدم توانائی شخصی برای سبقت گرفتن بر سایه خود نتیجه کمی سرعت دویدن او است. این حقیقت که فرد از لحاظ فعل کنونی خود نمیتواند محکوم قانون علیت باشد، حقیقتی است که بر پایه منطقی بنا شده و از نوع معلومات پیش از تجربه Apriori است و شبیه است باین اصل بدیهی که جزء ممکن نیست از کل خود بزرگتر باشد.

نا توانی فرد برای مشاهده فعالیت خویش در پرتو اصل علیت، حتی در مورد موجود فوق عقلی که لاپلاس فرض کرده نیز صادق است. در عین حال که این فوق عقل قابلیت آنرا دارد که ساختمان علیتی را حتی در کارهای فوق العاده نوابخ ترسیم کند و نشان دهد، همین فوق عقل از مطالعه در «من» خود در همان زمان که مشغول مشاهده فعالیت «من» فناپذیر ما است، سر باز خواهد زد. اینجا جایی است که آزادی انسان وارد میشود و بدون آنکه حق هیچ رقیبی را غصب کند، مستقر میگردد. هنگامی که باین ترتیب آزاد شدیم، مختار هستیم که در کشور اسرار آمیز وجود درونی خویش هر زمینه معجزه آسایی را طرح کنیم، ولو اینکه دقیق ترین دانشمند جهان و نیرومند ترین طرفدار جبر علیتی بوده باشیم.

باین ترتیب است که علم ما را را بدلیل «من» میکشاند و ما را در آنجا بحال

خود می‌گذارد و تسلیم مراقبت دستهای دیگری میکند. در سلوک زندگی خصوصی اصل علیت بسیار کم میتواند از ما دستگیری کند، چه يك قانون آهنینی که قوام منطقی دارد ما را از آن ممنوع میسازد که بنیان هلیتی آینده خود را طرح بریزیم و آینده را بشکل معینی از حاضر خود پیش‌بینی کنیم.

ولی نوع بشر برای زندگی روزانه خویش باصل موضوع‌هایی نیازمند است و این احتیاج را بیش از عطشی که برای تحصیل معرفت دارد احساس میکند. و بهین‌جهت بایستی يك منبع هدایتی غیر از سازمان عقل وجود داشته باشد. قانون علیت قانون راهنمای علم است، و فرمان وظیفه - قانون راهنمای زندگی است.

.....
.....

پایان *

* ما کس پلانک که قانون علیت را تا سرحد «من» تعمیم میدهد باینجا که میرسد از جاده علم منحرف می‌گردد و با اینکه مستقدست که رفتار و اعمال انسان هم تابع قانون علیت است ولی استفاده از این قانون را برای تعیین چگونگی سیر و سلوک «من» غیر ممکن میبیند دست بدامن دین میزند و از این پس دین را راهنمای زندگی می‌شمارد و اعتقاد بمعجزات را برای بشر ناگزیر میدانند هلت این سردرگمی این است که ما کس پلانک «من» را جدا از اجتماع و بطور انتزاعی در نظر میگیرد و چون بدلیل «من» میرسد و میبیند که انسان خود نمیتواند سلسله علیت را در اعمال خویش در زمان حاضر تشخیص دهد و با استفاده از آن روش آینده خود را مشخص کند ناگزیر باید عقاید دینی راهنمای او باشد.

پس در این مرحله، معرفت علمی جای خود را باید باعتقاد دینی بدهد و وظیفه «من» را دین معین کند. در صورتی که «من» وجود انتزاعی و جدا از اجتماع نیست وظیفه «من» را اجتماع و قوانین اجتماعی و روابط اجتماعی افراد که خود تابع قانون علیت هستند معین میکنند نه عقاید ذهنی و دینی.

هیأت تحریریه